

## سرچشمه های عرفان و ادبیات عرفانی

دکتر مهدی دشتی\*

### چکیده مقاله

بیش از ۱۲۰۰ سال از ظهور و پیدایی تصوف و عرفان و ادبیات آن می گذرد. در این مدّت، سؤالی که همیشه مطرح بوده و در این مقاله نیز نویسنده در جست و جوی پاسخ آنست اینکه، آیا این مقوله آسمانی است، نورانی، ربّانی، وحیانی و در یک جمله حقیقی و ماندگار است یا آنکه امری بشری، زمینی و در نتیجه نسبی، غیر حقیقی و ناپایدار است؟ برای دستیابی به پاسخ این سؤال ابتدا نظر بزرگان اهل عرفان بعد علماء اهل سنت و تشیع و سرانجام محققان معاصر طرح و مورد ارزیابی واقع شده، آنگاه نویسنده بر اساس تعریفی که اصلاً از جانب لوثی ماسینیون ابراز شده و توسط پل نوپا باثبات رسیده است، بحث را به سامان رسانده نتیجه می گیرد که تصوف و ادبیات عرفانی در تحلیل نهائی، زمینی و حاصل تاویل گزاره های دینی با زبانی هنری و در حقیقت نوعی پلورالیزم معرفتی است.

---

\* عضو هیات علمی دانشگاه علامه طباطبائی.

نصوف ، عرفان ، ادبیات عرفانی ، تأویل ، تأویل هنری ، پلورالیزم معرفتی  
قدر مجموعه گل مرغ سحر داند و بس که نه هر کو ورقی خواند معانی دانست

حافظ

مقدمه :

گر سخن عارف بزرگ قرن چهارم ابو طالب مکی را بپذیریم که در کتاب مشهورش قوت  
لقلوب گفته است که تصوف با حسن بصری آغاز شده است<sup>۱</sup> با توجه به اینکه سالمرگ حسن  
صری ۱۱۰ هجری است<sup>۲</sup> نتیجه می شود که بیش از سیزده قرن از وقوع و پیدایی امری در  
جهان اسلام می گذرد که به تصوف و عرفان اصطلاحاً اسلامی مشهور است امری که از این به  
حد آن را به اختصار « تصوف » می نامیم . تصوف در طول این سیزده قرن فراز و نشیب بسیار  
اشته است که ما سودای بررسی آن را نداریم . بحثی که ما می خواهیم بکنیم و سؤالی که ما  
ر جستجوی پاسخ آن هستیم این است که آیا تصوف و ادبیات عرفانی امری آسمانی است از  
عانب خداوند آمده ، نورانی ، ربّانی ، وحیانی و در یک جمله حقیقی و ماندگار است یا اینکه  
ری بشری ، زمینی و در نتیجه نسبی ، غیرحقیقی و ناپایدار است ؟

رای رسیدن به پاسخ این سؤال ابتدا اقوال مختلفی را که در مورد آسمانی یا زمینی بودن  
صوف گفته شده است مورد تأمل قرار می دهیم . از صوفیه آغاز می کنیم بعد علماء بزرگ  
سل تسنن و سپس شیعیان و سرانجام محققان معاصر از داخلی ها تا خارجی ها . آنگاه  
بودمان نیز در باب این موضوع پیشنهادی خواهیم داشت که امیدواریم بدین ترتیب بحث به  
امان برسد .

---

نوت القلوب ، ج ۱ ، ص ۳۰۵ ، ج مصر

نهذیب الکمال فی اسماء الرجال ، حافظ جمال الدّین ابی الحجاج یوسف الیزوی ( ۶۵۴ - ۷۴۲ هـ . ق ) ج ۶ ، ص ۱۲۶

۴ تحقیق و تعلیق دکتر بشّار عوّاد معروف ج بیروت

صوفیه ، همه دستاورد تصوف را آسمانی می دانند . ابوطالب مکی در همان کتاب قوت القلوب تصریح دارد به اینکه این علم تصوف که از حسن بصری آغاز شده است ، حسن بصری آنرا از حذیفه بن یمان گرفته است<sup>۱</sup> و حذیفه این علم را جز او به کسی دیگر نداد و حذیفه بن یمان هم از پیامبر (ص) گرفته است و پیامبر (ص) این علم را به هیچیک از اصحابش جز حذیفه نداده است<sup>۲</sup> . حاصل این مطلب این می شود که تصوف به پیامبر (ص) می رسد پس تصوف امری وحیانی ، آسمانی و الهی می گردد .

یکی دیگر از صوفیان بزرگ محمد بن علی حکیم ترمذی است صاحب کتاب معروف «ختم الولاية» که در قرن سوم زندگی می کرد . عطار در تذکره الاولیاء می نویسد شخصی به محمد بن حکیم ترمذی سه سال درس داد ، بعد از سه سال به او گفت : « می دانی من که هستم ؟ » گفت : « نه » . گفت : « من خضر پیامبرم »<sup>۳</sup> . پس بدین ترتیب عطار نیز مدعی است که آنچه هم که محمد بن علی حکیم ترمذی از تصوف گفته است از پیامبر خدا گرفته است یعنی آسمانی ، الهی و ربّانی است .

نمونه دیگر ، ابن عربی ، عارف بزرگ قرن ششم و نیمه اول قرن هفتم هجری است . او کتاب مشهوری دارد به نام «فصوص الحکم» در همان مقدمه کتاب می گوید که من این کتاب را در خواب از پیغمبر (ص) گرفتم . پیامبر اکرم (ص) آمد این کتاب را بر من عرضه کرد و فرمود : « که اینرا برای مردم تبیین کن »<sup>۴</sup> . با این ترتیب معلوم می شود که از نظر ابن عربی کتاب

<sup>۱</sup> حذیفه از اصحاب پیامبر اکرم (ص) است و در بین شیعه و سنی به عنوان فردی ثقه شناخته شده است و معروف است که پیغمبر اکرم (ص) اسامی منافقانی را که در بین صحابه بودند به حذیفه گفته بود لذا خیلی از حذیفه می ترسیدند که مبادا موجب رسوایی بعضی شود .

<sup>۲</sup> قوت القلوب ، ج ۱ ، ص ۳۰۵ ، چ قاهره

<sup>۳</sup> تذکره الاولیاء ، با مقدمه میرزا محمد خان قزوینی از روی چاپ نیکلسون ، ج ۲ ، ص ۷۷ و ۷۸ ، ج ۴

<sup>۴</sup> عین عبارت عربی چنین است : (( فَأَيُّ زَائِبٍ رَسُوْلُ اللهِ فِي مُبَشَّرَةِ أَرْبَعِهَا سَنَةٍ بِمُخْرَسَةِ دِمَشْقَ وَ بَيْدِهِ كِتَابٌ . فَقَالَ لِي : هَذَا كِتَابُ فُصُوصِ الْحِكْمِ خُذْهُ وَ أَخْرِجْ بِهِ إِلَى النَّاسِ يَتَّقَعُونَ بِهِ ))

عرفان او الهی و آسمانی است .

قرن هشتم شاهد بروز و ظهور یک صوفی بزرگ به نام سید حیدر آملی است . او کتابهای زیادی نوشت از جمله کتابی دارد به نام «نصُّ النصوص» . در آنجا می گوید : « بر پیغمبر (ص) یک کتاب از جانب خدا نازل شد ، نامش قرآن است . یک کتاب هم از پیغمبر (ص) صادر شد که نامش فصوص الحکم است که در خواب به ابن عربی داد . به همین ترتیب بر ابن عربی یک کتاب از جانب خدا نازل شد که همان فصوص الحکم است و یک کتاب هم صادر شد به نام «فتوحات مکّیه» . بعد می گوید : « بر من هم کتابی نازل شد که عبارتست از تفسیری که در مورد قرآن کریم نوشته ام به نام «المحیط الاعظم» و یک کتاب هم از من صادر شده که عبارتست از شرح فصوص الحکم ابن عربی که همین نص النصوص است»<sup>۱</sup> .  
ما بر این سید حیدر آملی صراحتاً می گوید که آنچه من دارم همانند آنچه که ابن عربی داشت ، و حیانی ، آسمانی ، الهی و ربّانی است .

جامی نیز در نفحات الانس می گوید که مثنوی جلال الدین محمد بلخی قرآن فارسی است .<sup>۲</sup> حال متوجه می شویم که مقصودش از اینکه مثنوی قرآن فارسی است چیست؟ یعنی نه فقط ضامینش مطابق با قرآن است بلکه جنبه ربّانی و آسمانی هم دارد . لذا تصوفی که مندرج در رست الهی و حقیقی و ماندگار است .

بته پیش از جامی دیگرانی مثل سنائی در مورد « حدیقه الحقیقه » خود چنین ادّعائی کرده اند سنائی در نامه ای که به مقام مذهبی مهمّی در بغداد به نام برهان الدین ابی الحسن علی بن اصر غزنوی به شعر نوشته است و از او درخواست فتوائی در جهت حمایت از کتاب حدیقه

تفسیر المحیط الاعظم ، سید حیدر آملی ، ج ۱ ، ص ۲۱ و ۲۲ ، ج ۱ ، ۱۴۱۴ هـ . ق

علاوه بر این ، جامی در نفحات الانس درباره مولانا مطالب غریبی نقل می کند که با بحث ما ارتباط تام دارد رک به

ص ۴۵۹ و ۴۶۰ و ۴۶۲ و ۴۶۸

اش کرده ، می گوید که این حدیقه من در واقع قرآن فارسی است.<sup>۱</sup> بنا بر این وقتی پای اقوال صوفیه می نشینیم می بینیم که بیشتر آنها معتقد به این معنا هستند که آنچه دارند ، آسمانی ، ربّانی و مین جانب الله است .

اما غیر صوفیه چه می گویند ، غیر صوفیه به چند دسته تقسیم می شوند . ابتدا اهل تسنن ؛ فقها ، متکلمان و محدثان اهل تسنن عموماً برخورد تندی با تصوف دارند مثلاً ذّهبی در تذکره الحفظ می گوید: «تصوف بدعتی است که در بین اهل سنت پیدا شده است.»<sup>۲</sup> افراد بسیاری در میان فقها اهل تسنن هستند که تصوف را زمینی ، بشری و اصلاً باطل می دانند . از جمله آنها محمد بن ادریس شافعی (یکی از ائمه چهارگانه اهل تسنن) است . او جمله مشهوری در ردّ تصوف دارد که این جمله را ابن جوزی در تلبیس ابلیس آورده است . او می گوید : « اگر کسی در اوّل روز تصوف گزیند ، ظهر نشده احمق می شود »<sup>۳</sup> .

ابن جوزی که از منتقدان سر سخت تصوف در قرن ششم است در کتاب مشهور خود موسوم به «تلبیس ابلیس» فهرست بلند بالایی از بزرگان صوفیه داده است از کسانی که به خاطر حرفهایی که می زده اند ، توسط علما اهل تسنن تکفیر یا از شهر اخراج شده و گاهی هم

<sup>۱</sup> حدیقه الحقیقه و شریعه الطریقه ، به تصحیح مدرّس رضوی ، ج ۲ ، ص ۷۴۵ ، چ خاور  
اصل بیت سنائی این است :

یک سخن زین و عالمی دانش همچو « قرآن پارسی » خوانش

سنائی در ابیاتی پس از بیت مذکور باز در اهمّیت کتاب خود چنین می گوید :

و آنکه باشد سخن شناس و حکیم همچو قرآن نهد ورا تعظیم

« ص ۷۴۷ بیت ۴ »

<sup>۲</sup> تذکره الحفظ ، شمس الدّین محمّد الذّهبی ، طبع چهارم ، حیدرآباد دکن ، همچنین برای اقوالی شبیه به آن نگاه کنید به

طبقات المفسرین ، سیوطی ، ص ۳۱ ، طبقات الشافعیه ، شبکی ج ۳ ، ص ۶۰ - ۶۲

<sup>۳</sup> دنباله جستجو در تصوف ایران ، استاد زرّین کوب ، ص ۲۳

سط عبد الله بن عبد الحكم که قاضی القضاات مصر بود تکفیر شد و او خونس را هدر اعلام  
 د و گفت: « ذوالنون به خاطر حرفهایی که می زند، زندیق است ۲- ابوسلیمان دارانی، او  
 از دمشق اخراج کردند چرا که می گفت: « من ملائکه را می بینم و با اینها حرف میزنم »  
 ا علمای دمشق او را تکفیر کردند ۳- احمد بن ابی الحواری، او در دمشق بود تکفیر شد و  
 عبور گشت فراراً به مکه آید. ۲ بخاطر این تکفیر شد که مردم شهادت دادند که او اولیاء را بر  
 یاء تفضیل می داده است و می گفته ولیّ بالاتر از نبیّ است ۴- بایزید بسطامی<sup>۳</sup>، او را از  
 طام اخراج کردند چون می گفت: « لی معراجٌ کما کانَ لِلنَّبِیِّ معراجٌ » برای من معراج  
 ت همان طوری که برای پیغمبر اکرم (ص) معراج بود ۵- سهل بن عبدالله تستری، از  
 وفیه بزرگ در اول قرن سوم هجری است. علما و فقها اهل سنت او را بدلیل اینکه می  
 ت همه فرشتگان، جنّ و شیاطین در محضر من حاضر می شوند، تکفیرش کردند و او  
 عبور شد فراراً به بصره بیاید و در بصره ماند تا مرد. ۶- حارث مُحاسِبِی است، احمد حنبل<sup>۴</sup>  
 ین او را هدر اعلام کرد و گفت: « هر کس هر کجا او را دید، او را بکشد » و او تا آخر  
 ر مخفی زندگی می کرد تا مرد. ۷- حسین بن منصور حلاج که تمامی علمای عصرش  
 اق کردند بر اینکه خونس هدر است و لذا او را کشتند. حتی دو تن از همفکران او یعنی  
 بکر شبلی و دیگری ابومحمّد جریری را که هر دو از صوفیه بودند آوردند و گفتند: « شما  
 یتان راجع به حرفهای حلاج چیست؟ » ابومحمّد جریری گفت: « به خدا قسم هر کس

بس ابلیس، ابوالفرج عبدالرحمن بن الجوزی، ص ۱۶۱-۱۶۲، ج قاهره

مکه آمد زیرا مکه حرم امن است بنا به فرمایش قرآن که فرمود: (( وَ مَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا ))

عمران/۹۷، کسی که وارد آنجا می شود در امنیت است.

طامی معروف است ولی بسطامی، صحیح است.

از ائمه چهارگانه اهل تسنن می باشد، فرقه حنبلی پیرو او هستند.

این، حرفها را بزند کافر است، باید او را کشت،<sup>۱</sup> شبلی نیز گفت: «نظر بنده این است که این حرفها نباید زده شود قائل این حرفها را باید وادار کرد که دست از حرفهایش بردارد.<sup>۲</sup> از دیگر بزرگان فقها اهل تسنن در قرن هفتم هجری، ابن تیمیه است، این مرد مشکلی که دارد تعصب کوری است که در دشمنی با تشیع دارد و الا حرفهایش نوعاً همه علمی است، چاپ شده و در دسترس است. او حلاج را بشدت رد کرد و گفت اکثر مشایخ صوفیه هم حلاج را رد کرده اند چنانکه ابو عبد الرحمن سلمی در «طبقات الصوفیه» و خطیب بغدادی در «تاریخ بغداد» ذکر کرده اند.<sup>۳</sup> و ابن جوزی هم می گوید جنید بغدادی که شطحیات حلاج و بایزید بسطامی را توجیه کرده، کار غلطی کرده است، اینها یک مشت خرافه بیش نیست.<sup>۴</sup> البته در بین اهل تسنن افراد نادری مانند ابو المظفر اسفراینی هم هستند که در کتاب «التبصیر فی الدین» خود می گوید: «یکی از افتخارات ما سنی ها بر روافض (شیعیان) این است که در بین ماتصوف و صوفیه پیدا شد ولی در بین اینها نیست.<sup>۵</sup>

اما شیعه، ما در منابع حدیثی خودمان، روایات زیادی داریم که با محورهای اصلی تصوف مغایرت دارد. روایت خیلی مشهوری است که در زمان پیغمبر اکرم (ص) عده ای پیدا شدند که شبیه این زهد و ریاضتهایی که صوفیه بعداً در پیش گرفتند، انجام می دادند. یعنی اینکه ترک حیوانی کردند، عزلت نشینی کردند، ازدواج و نکاح را بر خود حرام کردند، اگر زن و بچه داشتند رها کردند رفتند در مغاره ها و کوهها زندگی کردند، هر روز، روزه داشتند، هر شب تا به صبح عبادت داشتند. خبر به پیغمبر (ص) رسید، روایتش را هم شیعه و هم سنی نقل کرده پیغمبر اکرم (ص) فرمود تا مردم جمع شوند بعد خطبه خواندند و در آن خطبه شان

<sup>۱</sup> جستجو در تصوف ایران، استاد زرین کوب، ص ۱۴۶

<sup>۲</sup> همان منبع

<sup>۳</sup> مختصر الفتاوی المصریه، ابن تیمیه، ص ۵۷۱، ج قاهره

<sup>۴</sup> دنباله جستجو در تصوف ایران، استاد زرین کوب، ص ۲۲

<sup>۵</sup> التبصیر فی الدین و تمییز الفرقه الناجیه من الهالکین، ص ۱۷۳، ج محمد زاهد کوثری، بغداد - مصر ۱۹۵۵

روز یک روز - پیچیدگی حساس ، سر روز روزه نمی نیرم یجا روز روزه می  
گیرم و یک روز افطار می کنم . من بر بستر می خوابم . ( اینجوری نیست که روی خاک  
بخوابم ) و من ازدواج می کنم و فرمودند : « همه اینها سنت من است ، فَمَنْ رَغِبَ عَنْ سُنَّتِي  
فَلَيْسَ مِنِّي ، کسی که از سنت من رغبت کند از من نیست. <sup>۱</sup> باز در روایات ما وارد شده که امام  
سجّاد (ع) با حسن بصری ملاقات عبرت آموزی داشته اند که روایتش در احتجاج طبرسی  
است. <sup>۲</sup> حسن بصری در ایام حج در منا مشغول موعظه مردم بود . امام سجّاد (ع) بر او گذر  
کردند وقتی او را دیدند فرمودند : « لحظه ای دست نگه دار تا از تو درباره حالی که اکنون  
داری بپرسم » ، بعد فرمودند : « آیا راضی هستی در چنین حالی مرگ ترا دریابد ؟ » ، حسن  
بصری گفت : « نه » ، حضرت فرمودند : « آیا نفس خویش را موعظه می کنی تا از این حال  
بیرون آید و به حالی دیگر درآید که آنرا به هنگام مرگ می پسندی ؟ » ، حسن بصری مدت  
طولانی سر بزیر انداخت و سکوت کرد سپس گفت : « من این موعظه ها را می گویم در  
حالی که خالی از هر حقیقتی است . » ، حضرت فرمودند : « آیا پس از آمدن محمد (ص) به  
(آمدن) پیامبر دیگری امید داری ؟ » گفت : « نه » ، حضرت فرمودند : « آیا بجز این دنیا که در  
آن هستی به دنیای دیگری که در آن امکان و فرصت عمل کردن را داشته باشی ، امید داری ؟ »  
گفت : « نه » ، حضرت فرمودند : آیا دیده ای کسی را که جوی عقل داشته باشد ، برای

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

رساله جامع علوم انسانی

<sup>۱</sup> تلخیص مقباس الهدایه (علامه مامقانی) ، تلخیص و تحقیق استاد علی اکبر غفاری ، ص ۲۴۸ به نقل از صحیح بخاری و  
صحیح نسائی : حَمَادُ بْنُ سَلَمَةَ عَنْ نَابِتِ بْنِ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ « أَنْ نَقَرَأَ مِنْ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ)  
نَالَ بَعْضُهُمْ : لَا أَنْزَوْجُ النِّسَاءِ وَ قَالَ بَعْضُهُمْ : لَا أَكَلُ اللَّحْمِ وَ قَالَ بَعْضُهُمْ : لَا أَنَامُ عَلَى فِرَاشٍ وَ قَالَ بَعْضُهُمْ : أَصُومُ فَلَا أَنْظِرُ .  
نَبَلَّغَ ذَلِكَ رَسُولَ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ) فَحَمِدَ اللَّهَ وَ أثنَى عَلَيْهِ ثُمَّ قَالَ : مَا بَالُ أَقْوَامٍ يَقُولُونَ كَذَا وَ كَذَا ، لَكِنِّي  
صَلَّى وَ أَنَامُ وَ أَصُومُ وَ أَنْظِرُ وَ أَنْزَوْجُ النِّسَاءِ فَمَنْ رَغِبَ عَنْ سُنَّتِي فَلَيْسَ مِنِّي ))

<sup>۲</sup> احتجاج طبرسی ، با تعلیقات سید محمد باقر الموسوی الخراسانی ، جزء ثانی ص ۳۱۳ و ۳۱۴ . درباره نظر امام محمد باقر

(ع) در مورد حسن بصری نیز بنگرید به مرآة العقول ، علامه مجلسی ، ج ۱ ، ص ۱۷۲-۱۷۳



خود بدین راضی شده باشد که تو راضی شده ای؟<sup>۱</sup> و تو با این وجود مردم را - غیر خود را - موعظه می کنی؟»، حضرت اینها را گفتند و رفتند. حسن بصری پرسید: «این جوان که بود؟»، گفتند: «علی بن الحسین». حسن بصری گفت: «ایشانند اهل بیت علم». و از آن پس دیگر دیده نشد که حسن بصری وعظ کند.

بنا بر این کسی که ابوطالب مکی می گوید این علم از او آغاز شده است و او از حدیفه بن یمان گرفته است و او هم از پیغمبر اکرم (ص) گرفته است در اثر برخورد با امام سجّاد (ع) می فهمد که خیلی چیزهاست که او بلد نیست و باید در خانه امام سجّاد (ع) یاد بگیرد، برخورد دیگری وجود دارد میان امام باقر (ع) با علی بن محمّد مُنکدر که از بزرگان صوفیه در اوائل قرن دوم هجری است. این برخورد در ارشاد شیخ مفید نقل شده است.<sup>۲</sup>

برخورد دیگری امام صادق (ع) دارند با سفیان ثوری از بزرگان صوفیه در نیمه اول قرن دوم هجری که در کتاب «تُحْفُ الْعُقُول» ابن شعبه حَرَانی مذکور است.<sup>۳</sup> البته در فروع کافی هم نقل شده است.<sup>۴</sup> سفیان ثوری با جمعی از صوفیه آمدند خدمت امام صادق (ع) و گفت و گویی با حضرت کردند که مفصّل است و بعضی از فرازهای آن این است که گفتند: «شما چرا از کارهای ما انتقاد میکنید؟ چرا میگوئید ما نباید پشمینه بپوشیم؟ چرا میگوئید ما نباید این ریاضتها را طی کنیم؟ و چرا خود لباس نرم و لطیف میپوشید؟ مگر اصحاب پیغمبر اکرم (ص) مثل ما نبودند؟ مگر آنها مُرَقَع (لباس وصله دار) نمی پوشیدند؟»، امام صادق (ع)

### رتال جامع علوم انسانی

<sup>۱</sup> یعنی در حالی باشد که مرگ را در چنان حالی برای خود نمی پسندد و در همین حال خود را موعظه نمی کند که از این حال ناپسند بیرون آید در حالیکه انیدی هم ندارد که پس از محمّد (ص) پیامبر دیگری آید و بجز این دنیا فرصت دیگری برای عمل کردن داشته باشد.

<sup>۲</sup> ترجمه ارشاد شیخ مفید، سید هاشم رسولی محلاتی، ج ۲، ص ۱۵۹ و ۱۶۰

<sup>۳</sup> تحف العقول عن آل الرسول، ابو محمّد الحسن بن علی بن الحسین بن شعبه الحرّانی، به تصحیح و تحقیق استاد علی اکبر غفّاری، ص ۳۴۸-۳۵۲

<sup>۴</sup> فروع کافی، به تصحیح استاد علی اکبر غفّاری، ج ۵، ص ۶۵-۷۰، ج دارالکتب الاسلامیه

می پوشیدند به این دلیل بود که همه فقیر بودند و آنها در واقع مثل همه لباس می پوشیدند، آن موقع نان برای هیچکس نبود مختصری هم که بود می بایست بین همه مسلمانها تقسیم می شد. با وضع حالا فرق می کرد حالا که اینگونه نیست. تازه در همان زمان هم اینگونه نبود که یک مسلمان هرچه دارد در راه خدا بدهد. سلمان فارسی اول مخارج یک سالش را کنار می گذاشت بعد باقی را انفاق می کرد. ابوذر چند شتر و گوسفند داشت که از شیر و گوشت آنها استفاده می کرد. لذا پولی اگر داشت و به دیگران می داد خیالش راحت بود که خودش و زن و بچه اش گرسنه نمی مانند». <sup>۱</sup> نهایتاً حاصل بحث این شد که سفیان ثوری و آن چند نفری که همراهش بودند ناکام و خجلت زده برگشتند و رفتند. امام صادق (ع) در مورد ابوهاشم کوفی که یکی از صوفیان بزرگ قرن دوم هجری است، می فرماید: «اِنَّه کان فاسداً العقیده جداً و هو الذی ابتدع مذهباً یقال له التَّصَوُّفُ - این ابو هاشم کوفی از نظر عقیده جداً فاسق است و او مذهبی را از سر بدعت درست کرده که به او تصوف گفته می شود - وَ جَعَلَهُ مَقَرَّ الْعَقِیْدَةِ الْخَبِیْثَةِ - و این مذهب را مَقَرَّ عَقِیْدَةِ خَبِیْثِ خود قرار داده است.» <sup>۲</sup>

برخورد دیگری دارند امام صادق (ع) با عَبَّاد بن کثیر البصری الصوفی که طی آن می فرماید: «ویحک یا عباد غَرْکِ عَفْ بَطْنِکِ و فرجک ان الله عزّ و جلّ یقول فی کتابه: «یا ایها الذین امنوا اتقوا الله و قولوا قولاً سدیداً یصلح لکم اعمالکم» (احزاب: ۷۰-۷۱)، اعلم انه لا یتقبّل الله منک شیئاً حتی تقول قولاً عدلاً» <sup>۳</sup>. یعنی، وای بر تو ای عباد افریفت ترا و مغرورت کرد عفت بطن و فرج (کنایه از اینکه گمان کردی با حفظ کردن شکم و دامن از حرام، دیگر نجات یافته ای و اسلام به همین خلاصه میشود) همانا خداوند عزّ و جل در کتاب خود قرآن می فرماید: ای

<sup>۱</sup> قابل ذکر است که ترجمه کامل این احتجاج دقیق و ظریف امام صادق (ع) با صوفیه را مرحوم استاد شهید مرتضی

مطهری (ره) در کتاب ((داستان راستان)) ج ۱، ص ۳۶-۵۷ آورده اند

<sup>۲</sup> سفینه البحار، محدث قمی، ج ۲، ص ۵۷، چاپ سنگی

<sup>۳</sup> روضه کافی، به تصحیح استاد علی اکبر غفّاری، ج ۸، ص ۱۰۷، ح ۸۱

کسانیکه ایمان آورده اید از خداوند تقوی پیشه کنید و سخن بگویید سخنی محکم و حق تا خداوند شما را اصلاح نماید. پس بدان ای عبّاد! تا سخن به عدل نگویی، خداوند از تو چیزی را نخواهد پذیرفت.

از امام رضا (ع) نیز درباره صوفیه سؤال شد. حضرت فرمودند: «لایقول احد بالتّصوف الاّ لیُخدعه او ضلاله او جِماقه و اما من سَمی نفسه صوفیاً لتقیّه فلا اثم علیه و علامته ان ینکتفی بالتسمیه فلا یقول بشی من عقائدهم الباطله»<sup>۱</sup> یعنی، کسی قائل به تصوف نمی شود مگر آنکه یا قصدش فریب دیگران است یا گمراه است و یا احمق و اگر کسی از روی تقیه خود را صوفی بنامد تا از شر آنها دور بماند بر او گناهی نیست به شرط آنکه قائل به عقائد باطل ایشان نشود.

توقیعی از امام زمان (ع) در ردّ و تکفیر حلاج صادر شده است که صدور این توقیع را شیخ طوسی در کتاب «غیبت» گزارش کرده است.<sup>۲</sup> به تبعیت از ائمه (علیهم السّلام)، علماء، فقهاء و محدثان ما هم در مورد تصوف همان حرفی را زده اند که امامشان فرموده است. مثلاً شیخ مفید که شیخ صدوق را درک کرده و استاد سیّد مرتضی است کتابی دارد بر ردّ حلاج. گذشته از متکلمان ما، مرحوم ملاصدرا هم کتابی دارد تحت عنوان «کسر اصنام الجاهلیه»<sup>۳</sup> که در آن بشدّت صوفیه را مورد انتقاد قرار داده است. دلیلش هم این است که می گوید اینها «ترکوا تعلّم العلم و العرفان»، یادگیری علم و عرفان را رها کرده اند. «و رفضوا العلم بمقتضی الحدیث و القرآن»، و عمل به مقتضای حدیث و قرآن را رها کرده اند. «و عطّلوا ما

<sup>۱</sup> سفینه البحار، ج ۲، ص ۵۸

<sup>۲</sup> غیبه شیخ طوسی، ۲۴۷-۲۴۸، صدور این توقیع موجب گشت که علی بن حسین بن موسی بابویه -پدر شیخ صدوق- حلاج را تکذیب و طرد نماید به طوری که او ناچار شد قم را ترک کند. برای آشنایی بیشتر با موارد خواری و رسوایی حلاج مراجعه فرمائید به همان منبع سابق ص ۲۴۶-۲۴۷ و کتاب خاندان نویختی ص ۱۱۵-۱۱۶

<sup>۳</sup> مناسبانه این کتاب - الرّدّ علی الحلاج - فعلاً مفقود است ولی ابن حمزه شاگرد شیخ طوسی در کتاب «الهادی الی النّجاه من جمیع المهلکات» نام آنرا برده است.

کردند هر چیزی که خداوند به اینها داد از جهت شعور و قوه ادراک که عمل به آنها برای رسیدن به هدایت و رشاد لازم است، « حَرِّمُوا مَا رَزَقَهُمُ اللَّهُ لِيَصْرَفَهَا فِي غَيْرِ مَا خُلِقَ لِأَجَلِهِ »، حرام کردند آن چیزی را که خداوند بر ایشان حلال کرده بود برای آنکه آنها صرف کردند در غیر چیزی که برای آن خلق شده است. با این همه ادعای علم و معرفت، مشاهده حق و وصول به قُرب الهی را دارند و می گویند ما جمالی اَحَدی را می بینیم و لَذَاتِ سَرْمَدی را می چشیم؛ دروغ می گویند.<sup>۱</sup>

مرحوم ملا محسن فیض کاشانی (۱۰۰۶ تا ۱۰۹۰ ه. ق.)، (داماد ملاحظه) که از علمای بزرگ شیعه است رساله ای دارد به نام « الانصاف » در آن رساله می گوید: « نه متکلمان، نه فلاسفه و نه صوفیه هیچکدام به حقیقت نرسیده اند، حقیقت را کسی دریافت که از آبشخور قرآن و عترت بهره مند شد. »<sup>۲</sup>

بزرگان از علماء شیعه مثل مرحوم ملا محمد طاهر قمی در « تُحْفَةُ الْأَخْبَارِ » مرحوم علامه مجلسی در « عین الحیوه » و بسیاری دیگر این مباحث را گفته اند.<sup>۳</sup>

پس از دید شیعه، تصوف امری زمینی و بشری است.

اما جالب توجه است که بسیاری از بزرگان صوفیه هم خود را نقد کرده اند و خیلی از حرفهایی را که صوفیه دیگر گفته اند کنار زده اند و گفته اند که اینها آسمانی نیست بشری است و غلط هم هست. از جمله آنها ابونصر سراج است که کتاب معروفی بنام « اللُّمَع »<sup>۴</sup>

کسر اصنام الجاهلیه، ص ۳

جستجو در تصوف ایران، ج ۲، ص ۲۵۶

در کتاب « التفتیش در رد مسلک صوفی و درویش » نوشته سید ابوالفضل علامه برقمی، فهرست جالبی از کتب و رسالاتی که علمای شیعه در بطلان طریقه صوفیه نوشته اند، آورده شده است. نیز رک به جستجو در تصوف، ج ۲، بخش نقد صوفی و نیز بخش نقد صوفیه در فهرست راهنمای همین کتاب.

لَمَع، جمع لَمَعه به معنای پاره درخشان است.

دارد و در آنجا می گوید ، در بین صوفیه بسیاری هستند که دچار غلطهای اصولی شده اند . مقصود از غلط اصولی یعنی اینکه گمراه شده اند و دیگر هدایت نمی شوند .<sup>۱</sup> و آنگاه این غلطهای اصولی را به تفصیل ذکر می کند .<sup>۲</sup> مثلاً می گوید : « از جمله کسانی که دچار غلط اصولی شده اند آنهایی هستند که گفته اند ۱- اولیاء برترند از انبیاء<sup>۳</sup> ۲- آنها که گفته اند ما دیگر به حقیقت رسیده ایم و دیگر به شریعت نیازی نداریم ۳- آنهایی که گفته اند به هنگام فنا، حق در وجودشان حلول می کند<sup>۴</sup> اینها باطل است . اینها صوفی نیستند ، ما اینها را طرد می کنیم .»

و اما محققان معاصر ، بخشی از آنها بر این قولند که آنچه در تصوف اسلامی وجود دارد عمدتاً از غیر اسلام گرفته شده است ، از حرفهایی که ایرانیان باستان داشته اند<sup>۵</sup> یا در میان هندوها بوده<sup>۶</sup> یا در میان یونانیها<sup>۷</sup> یا اهل کتاب<sup>۸</sup> و حتی چینیان<sup>۹</sup> بوده است . و ربطی به جنبه

<sup>۱</sup> اللّٰمَع ، ص ۴۱۱ ، چاپ لندن ، ۱۹۱۴ م

<sup>۲</sup> منبع سابق ، ص ۴۲۰-۴۳۵ مجموعاً سیزده غلط اصولی را ذکر می کند .

<sup>۳</sup> همان ، ص ۴۲۳

<sup>۴</sup> همان ، ص ۴۳۳

<sup>۵</sup> برای نمونه رک به سرچشمه تصوف ، سعید نفیسی ؛ جستجو در تصوف ، زرّین کوب ؛ مقدمه نفعات الانس از توحیدی پور ؛ تاریخ تصوف غنی ص ۱۵۱ به بعد ؛ تصوف اسلامی نیکلسون ، ص ۲۲۵-۲۲۶ و ۲۳۱

<sup>۶</sup> برای نمونه رک به زهد و تصوف در اسلام گلدزیهیر ، ادیان و مکتبهای فلسفی هند ؛ ارزش میراث صوفیه زرّین کوب ؛ عرفان نظری از دکتر سیّد بحیی یشری ص ۸۳ به بعد ؛ مبانی عرفان و تصوف دکتر محمدحسین بیات ص ۲۲-

<sup>۳۶</sup> ؛ تحقیق و بررسی در تاریخ تصوف عمید زنجانی ص ۲۵-۳۹

<sup>۷</sup> برای نمونه رک به تصوف اسلامی نیکلسون ؛ فلوطین از کارل باسپرس ؛ عرفان نظری از دکتر سیّد بحیی یشری ص ۹۶-

<sup>۱۰۲</sup> ؛ تاریخ فلسفه کاپلستون ؛ تاریخ التصوف الاسلامی از عبدالرحمن بدوی ص ۴۰-۴۴

<sup>۸</sup> برای نمونه رک به ، در قلمرو وجدان استاد زرّین کوب ؛ تحقیق و بررسی در تاریخ تصوف از استاد عمید زنجانی ص ۶۵-۸۰ و ص ۲۴۹-۲۵۸ ؛ مبانی عرفان و تصوف دکتر محمدحسین بیات ص ۴۱ به بعد ؛ ارزش میراث صوفیه زرّین کوب

؛ تاریخ التصوف الاسلامی از عبدالرحمن بدوی ص ۳۲-۳۵

ز داخلی‌ها مثل مرحوم استاد زرین کوب و آقای دکتر شفیمی کدکنی معتقدند که درست است که حرفهای زیادی از غیر اسلام وارد تصوف اسلامی شده است منتها تصوف اسلامی صالتاً بر مبنای قرآن و حدیث است.<sup>۲</sup>

بدین ترتیب می‌بینیم که سیزده قرن از پیدایی مکتب و اندیشه ای می‌گذرد که در ارتباط با سمائی یا زمینی بودن آن اختلاف نظری بس شدید وجود دارد. در این میان تکلیف ما چیست؟ و برای رفع این مشکل چه راه حلی را باید انتخاب کنیم؟ یکی از راه‌ها این است که تصوف لابد از خود تعریفی دارد، بیاییم این تعاریف را بررسی کنیم ببینیم حاصل چه می‌شود. تعاریفی را که صوفیه از خود کرده اند نیکلسون جمع آوری کرده است که البته این همه تعاریف تصوف نیست چرا که مثلاً تعاریفی را که حافظ ابونعیم اصفهانی در حلیه اولیاء آورده، ندیده است. وقتی این تعاریف را مورد بحث قرار می‌دهیم درمی‌یابیم که آنها بیشتر یا جنبه ادبی و بلاغی دارد و یا ناظر به عمل است و جنبه مفهومی و معرفتی ندارد خیلی کم دارد. مثلاً از قول جنید بلخی نقل شده که تصوف عبارتست از اینکه «العبد مع الله» علاقه، بنده با حق باشد در حالتی که هیچ نوع علاقه و پیوندی با هیچکس غیر از حق داشته باشد. یا مثلاً شبلی گفته است که «التصوف البرقه المحرقه»، تصوف برقی سوزاننده است و تعاریفی از این دست<sup>۳</sup> که جنبه مفهومی و معرفتی ندارد و چیز زیادی از این حیث سنگیرمان نمی‌شود.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

پرتال جامع علوم انسانی

حقیق و بررسی در تاریخ تصوف، استاد عمید زنجانی، ص ۳۹-۴۴؛ در قلمرو وجدان، استاد زرین کوب، ص ۸۹-۱۰۷  
 ز قلمرو وجدان ص ۳۳۴ و ارزش میراث صوفیه ص ۱۳ و تاریخ التصوف الاسلامی من البدایه حتی النهایه القرن الثانی،  
 الرحمن بدوی ص ۴۴-۵۳ و تفسیر قرآنی و زبان عرفانی، پل نووا، ترجمه اسماعیل سعادت ص ۱۰ از مقدمه و زیور  
 سی، دکتر شفیمی کدکنی ص ۲۷

ای آشنائی با این تعاریف مراجعه شود به کتاب پیدایش و سیر تصوف، نیکلسون، ترجمه محمد باقر معین ص ۷۵-۸۷





سینه را از داخل آن سنگ آزاد کنم .

بیات هم یک هنر است ماده اولیه آن زبان فارسی است . این زبان فارسی در کارگاه خیال و طغی و اندیشه ادیب اعم از شاعر تغییر شکل می یابد و در نتیجه اثری ادبی به نظم یا به نثر خود می آید . این هنر است چون ادبیات دیگر همان زبان خشک و خالی اولیه نیست مثلاً سنن سعدی ، حافظ و دیگر ادبای ما همان زبان روزمره فارسی نیست که ما حرف می زنیم . آ جذاب است همه خوششان می آید وقتی سعدی می گوید : « منت خدای را عزّ و جل که عتش موجب قربت است . و به شکر اندرش مزید نعمت » حتی اگر معنایش را ندانیم محور موسیقی اش می شویم . بعد هم هر کسی نمی تواند این کار را انجام دهد و الا ما به اد فارسی زبانها می بایست سعدی و حافظ و مولوی می داشتیم ، این هنر است . حال اگر ه اولیه تان مذهب و گزاره های مذهبی باشد یعنی آیات قرآن کریم و احادیث و با اینها مورد هنری کنید یعنی در کارگاه خیال و عاطفه و اندیشه خود معنا و مفهومی تازه بدین سنن دهید که در اصل عبارت نبوده باشد ، به نحوی که این معانی تازه برای مردم خیلی آب باشد و هر کسی هم نتواند این کار را بکند این اسمش می شود تصوّف ، تصوّف سل برخوردار هنری است با مذهب .

اینجا ذکر نکته ای ضرورت دارد و آن اینکه برخوردار هنری با تبیین هنری فرق دارد . در مورد هنری ماده اولیه عوض می شود اگر X بود به Y بدل می گردد . با آن شرایط و موصیاتی که گفتیم اما در تبیین هنری ماده اولیه اگر X است همان X باقی می ماند منتها جذاب تر و خواستنی تر می شود . در تصوّف و ادبیات صوفیانه ، هم برخوردار هنری هم تبیین هنری . خیلی از حرفهای اهل تصوّف مثل آنچه مولوی در مثنوی آورده است تبیین هنری است یعنی همان معنای قرآن و حدیث است که به زبان فارسی در قالب شعری ، ی جذاب بیان شده است و در آن هیچ دخل و تصرفی نشده است . اینها حرفهای خیلی



خوبی است و آسمانی هم هست<sup>۱</sup>. اما حرفهایی هم داریم که با آنها برخورد هنری شده است یعنی آن آیه قرآن یا حدیث از معنای اصلی اش، دگرگون شده معنای دیگری به آن داده شده است بعد آن معنای دوم به عنوان قرآن و حدیث و دین و مذهب و به عبارت دیگر «تصوّف» به ما داده شده است. این همان مواردی است که اختلاف داریم و نمی پسندیم چرا که دیگر زمینی شده و آسمانی نیست. چون خیال و عاطفه و اندیشه مال بشر است و بشر زمینی است. خیال و عاطفه و اندیشه مال خدا نیست مال ماست. لذا آنجائی که شما با خیال و عاطفه و اندیشه خویش دخل و تصرف کردید دیگر بشری، زمینی، غیر حقیقی و ناپایدار شده است.

اینک سؤال مهمی جای طرح دارد و آن اینکه در جایی که صوفیه با مذهب برخورد هنری کرده اند آیا از نظر دین اجازه داشته اند و می توانسته اند این کار را انجام دهند یا خیر؟ از نظر وقوع خارجی ممکن است، چنانکه شده است اما از نظر دین آیا جایز بوده که دین را به عنوان یک ماده اولیه نگاه کنند بعد بر اساس خیال و عاطفه و اندیشه خود در آن تصرف کنند و تغییر بدهند؟ قرآن کریم می فرماید: «لَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضُ الْأَقَاوِيلِ لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ»<sup>۲</sup>، یعنی، اگر بر فرض محال، پیامبر (ص) از خود حرفی را به ما ببندد ما با قدرت او را می گیریم و رگ حیاتش را قطع می کنیم. وقتی با پیامبر (ص) چنین برخوردی می شود روشن است که با غیر پیامبر (ص) به طریق اولی برخورد خواهد شد. لذا پیامبر (ص) هر چه می گوید از خداست، «و ما ينطق عن الهوى ان هو الا وحى يوحى»<sup>۳</sup> و تنها کسی است که می تواند دین را تفسیر کند.

همچو کشتی ام به طوفان زمن

هر که دست اندر زند یابد فتوح

<sup>۱</sup> مانند: بهر این فرمود پیغمبر که من

ما و اصحابیم چون کشتی نوح

که اشاره دارد به حدیث مشهوری که پیامبر اکرم (ص) فرمود: (( مثل اهل بیتی کمثل سفینه نوح من رکبها نجی و من

تخلّف عنها غرق )) (احادیث مشنوی، ص ۱۱۱)

<sup>۲</sup> سوره الحاقه / ۴۴

<sup>۳</sup> سوره النجم / ۳-۴

رحورد هنری با مذهب، تعبیر دیحرس، تفسیر دین به رای شخصی است. تنها کسی که می تواند دین را تفسیر کند نه به رای شخصی بلکه بر مبنای وحی، پیغمبر اکرم (ص) می باشد. چنانکه قرآن فرمود: « و انزلنا الیک الذکر لتبین للناس ما نزل الیهم »<sup>۱</sup>، ای پیامبر ما قرآن را بر تو فرستادیم تا تو آنرا برای مردم تفسیر و تبیین کنی. چون به تو وحی می رسد به دیگری نمی رسد لذا تو می توانی بر اساس وحی که آنها سخن ماست دین را تفسیر کنی اما کسی که به او وحی نمی رسد، نمی تواند تفسیر کند، اگر تفسیر کند، تفسیر به رای برده است و پیامبر اکرم (ص) فرمودند: « من فسّر القرآن برأیه فلیتّبوا مقعدہ من النار »<sup>۲</sup>، یعنی هر کس قرآن را (دین را) به رای خود تفسیر کند خداوند جایگاهش را از آتش پری کند.

شخصی آمد پیش امام صادق (ع) عرض کرد: « نظر دین راجع به این مطلب چیست؟ ». حضرت پاسخ فرمود، بعد عرض کرد: «نظر شخصی شما چیست؟»، حضرت فرمودند: « ما خودمان نظر شخصی در دین نداریم [ ما نمی توانیم با دین برخورد هنری کنیم ما

#### سوره التحل / ۴۴

در این زمینه روایات معتبر زیادی در منابع حدیثی ما وارد شده است. مثلاً امیر اکرم (ص) از قول خداوند نقل کردند که خداوند تبارک و تعالی فرمود: «(ما أمرت بی من فسّر برأیه کلامی)) یعنی به ایمان نیارده است کسی که کلام مرا (قرآن) برای خویش تفسیر کند. (توحید صدوق، تصحیح استاد علی اکبر غفاری ص ۶۸، ح ۲۳) و باز پیامبر اکرم (ص) فرمودند: «(من قال فی القرآن بغير علم فلیتّبوا مقعدہ من النار)) یعنی هر کس یارای قرآن به رای شخصی خود سخن بگوید جایگاهش را خداوند در دوزخ قرار می دهد. (منبع سابق، ص ۹۱)، بیالمؤمنین (ع) نیز در طی حدیث بلندی مردم را از تفسیر برای کردن قرآن پرهیز دادند و فرمودند: «(إیّاک أن تُفسّر قرآن برأیک حتی تُفقیهه عن العلماء (أی الأئمّه) (ع)) یعنی، بترس از اینکه قرآن را به رای شخصی خویش تفسیر کنی پس تفسیر مکن) مگر آن هنگام که تفسیر قرآن را از علماء دین امت (یعنی ائمه (ع)) بخوئی یاد گرفته باشی. (همان منبع، ص ۲۴۶) نیز بنگرید به اصول کافی، «باب النّهی عن القول بغير علم» و مرآة العقول علامه مجلسی، ج ۱، ص ۱۶، دارالکتب الاسلامیه

نمی توانیم دین را تفسیر به رای کنیم من آنچه می گویم از رسول خداست.<sup>۱</sup> وقتی ائمه ما اینطور باشند تکلیف ما هم روشن می شود.]

### نتیجه

حاصل مطلب این شد که وقتی ما سوال می کنیم که تصوف و ادبیات آن آسمانی است یا زمینی، لاهوتی است یا ناسوتی، غوغایی در تاریخ بهیاست. بعضی می گویند زمینی است بعضی هم می گویند آسمانی. سراغ تعاریف تصوف می رویم، چیزی که پاسخ ما را بدهد، پیدانمی کنیم. در این میان تعریفی داریم که می گوید، تصوف حاصل برخورد هنری، با مذهب است. وقتی این تعریف را مورد مذاقه قرار می دهیم، متون صوفیه به عربی و فارسی را نگاه می کنیم می بینیم بله برخورد هنری بامذهب شده است که تعبیر دیگر آن تفسیر به رای کردن مذهب است. البته تفسیر به رای ممکن است ولی جائز نیست، حرام است. چنانکه خداوند در قرآن کریم فرمود<sup>۲</sup>، پیامبر و ائمه (علیهم السلام) هم فرمودند: «تفسیر به رای حرام است»<sup>۳</sup> البته آن بخشی از مذهب که در تصوف تبیین هنری شده است، بسیار عالی است.

در پایان چند جمله ای هم از مرحوم حضرت امام خمینی (ره) در ارتباط با موضوع مورد بحث استفاده می کنیم. معروف است که مرحوم امام (ره) عارف بوده اند و شعرهای بسیار عارفانه ای هم دارند. کتابی چاپ شده بنام «باده عشق» این کتاب بخشی از اشعار عارفانه

<sup>۱</sup> اصول کافی، تصحیح استاد علی اکبر غفاری، ج ۱، ص ۵۸، ح ۲۱؛ مرآة العقول، علامه مجلسی، ج ۱، ص ۲۰۱؛ وافی، ملا محسن فیض کاشانی، ج ۱، ص ۵۹؛ در کتاب بصائر الدرجات ص ۳۰۱، امام صادق (ع) اضافه می فرمایند که: «ما از آنها نیستیم که درباره چیزی خودسرانه اظهار نظر و رای کنیم»، برای آشنائی بیشتر با روایات مربوط بدین بحث نگاه کنید به کتاب «دو مکتب در اسلام» (ترجمه معالم المدرستین)، علامه سید مرتضی عسکری، ج ۲، ص ۴۷۵ به بعد

<sup>۲</sup> سوره الحاقه / ۴۴

<sup>۳</sup> رک به پانوشت ۶۱ و ۶۲

عروسشان فاطمه خانم (همسر مرحوم سید احمد) که امام در ابتدا مباحثی را مطرح می کنند بعد شعرهایی را که سروده اند، بیان می کنند.

در اینجا بخشی از نکاتی را که مرحوم امام (ره) در ارتباط با بحث ما به عروسشان فرموده اند، می آوریم. ایشان با این بیت سخنشان را آغاز کرده اند:

از قیل و قال مدرسه ام حاصلی نشد      جز حرف دلخراش پس از آنهمه خروش

بعد راجع به جوانی خودشان صحبت کرده، نوشته اند: «چنان به عمق اصطلاحات و عبارات فرو رفتم و بجای رفع حُجُب (پرده ها) به جمع کتب پرداختم که گویی در کون و مکان چیزی نیست جز یک مشت ورق پاره که به اسم علوم انسانی و معارف الهی و حقایق فلسفی، طالب را که به فطره الله مَفْطُور است از مقصد باز داشته است و در حجاب اکبر نروبرده. اسفار اربعه (اسفار اربعه ملاحظه) با طول و عرضش از سفر به سوی دوست بازم داشت، نه از فتوحات، فتحی حاصل و نه از فصوص الحکم، حکمتی دست داد. <sup>۱</sup> چه رسد به غیر آنها که خود داستانی غم انگیز دارد. به این اصطلاحات که دام بزرگ ابلیس است سنده مکن و در جستجوی او جَلّ و عَلا باش» <sup>۲</sup>

ژوئیه گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

---

مقصود فتوحات مکیه و فُصوص الحکم ابن عربی است

باده عشق (اشعار عارفانه حضرت امام خمینی - قدس سره - و نامه ای عرفانی از آن عزیز به خانم طباطبائی) ص ۱۱ -

۱، نشر سروش، سال ۱۳۶۸ ش

کتابشناسی :

- ۱- احتجاج ؛ طبرسی ، تعلیقات موسوی خراسانی ، تهران ، ۱۴۰۱ ق / ۱۳۶۰ ش
- ۲- ارشاد؛ شیخ مفید (م : ۴۱۳ ق)، ترجمه سید هاشم رسولی محلاتی ، تهران : اسلامیّه ، بی تا
- ۳- باده عشق ( اشعار عارفانه حضرت امام خمینی قدس سره و ) ؛ تهران : سروش ، ۱۳۶۸
- ۴- پیدایش و سیر تصوّف ، نیکلسون ، ترجمه محمد باقر معین
- ۵- تاریخ التصوّف الاسلامی من البدایه حتّی نهایه القرن الثانی ؛ عبدالرحمن بدوی ، کویت : وكالة المطبوعات ، چاپ دوم ، ۱۹۷۸ م
- ۶- التبصیر فی الدّین و تمییز الفرقة النّاجیه من الهالکین ؛ ابوالمظفر الاسفزاری ، مصر ، ۱۹۵۵ م
- ۷- تحف العقول عن آل الرّسول ؛ ابن شعبه حرّانی ، به تصحیح و تعلیق علی اکبر غفّاری ، قم : جماعه المدرّسین ، چاپ دوم ، ۱۴۰۴ ق / ۱۳۶۳ ش
- ۸- تذکره الاولیاء ؛ عطار نیشابوری ، با مقدّمه میرزا محمد خان قزوینی از روی چاپ نیکلسون
- ۹- تذکره الحفّاظ؛ شمس الدّین محمد الذّهبی ، حیدرآباد دکن ، چاپ چهارم ، ۱۳۷۵ ق
- ۱۰- تصوّف اسلامی و رابطه انسان با خدا ؛ نیکلسون ، ترجمه دکتر شفیع کدکنی ، تهران : سخن ، چاپ دوم ، ۱۳۷۴ ش
- ۱۱- تفسیر قرآنی و زبان عرفانی ؛ پل نویا ، ترجمه اسماعیل سعادت ، تهران : مرکز نشر دانشگاهی ، چاپ اوّل ، ۱۳۷۳ ش
- ۱۲- تفسیر المحيط الاعظم ؛ سید حیدر آملی ، تهران : وزارت ارشاد و فرهنگ اسلامی ، چاپ اوّل ، ۱۴۱۴ ق
- ۱۳- تلبیس ابلیس ؛ ابن جوزی ، چاپ قاهره و بیروت : دارالکتب العلمیه ، ۱۳۶۸ ق
- ۱۴- تلخیص مقیاس الهدایه ؛ علی اکبر غفّاری ، تهران : جامعه الامام الصادق ، چاپ اوّل
- ۱۵- التّوحید ؛ شیخ صدوق ، تصحیح و تعلیق سید هاشم حسینی تهرانی ، تهران : مکتبه الصدوق ، چاپ اوّل ، ۱۳۹۸ ق

(۷۴۲ق)

به تحقیق و تعلیق دکتر بشار عواد معروف ، چاپ بیروت

۱۷- جستجو در تصوف ایران ؛ عبدالحسین زرین کوب ، تهران : امیرکبیر ، چاپ سوم ،

۱۳۶۷ش

۱۸- حدیقه الحقیقه ؛ ابوالمجد مجدود ابن آدم سنائی ، به تصحیح مدرّس رضوی ، تهران :

خاور

۱۹- خاندان نوبختی ؛ عباس اقبال ، تهران ، ۱۳۱۱ ش

۲۰- در قلمرو وجدان ؛ عبدالحسین زرین کوب ، تهران : امیرکبیر ، چاپ سوم ، ۱۳۶۹ ش

۲۱- دنباله جستجو در تصوف ایران ؛ عبدالحسین زرین کوب ، تهران : امیرکبیر ، چاپ سوم ،

۱۳۶۹ ش

۲۲- دومکتب در اسلام ؛ علامه سید مرتضی عسکری ، ترجمه ع . سردارنیا ، تهران : بنیاد

بعثت ، چاپ اول ، ۱۳۷۳ ش

۲۳- زبور پارسی ، دکتر شفیعی کدکنی ، تهران : آگاه ، چاپ اول ، بهار ۱۳۷۸

۲۴- سفینه البحار ؛ محدث قمی ( ۲ جلد ) ، تهران ، چاپ سنگی

۲۵- الغیبه ؛ شیخ طوسی ( م : ۴۶۰ ق ) ، نجف : مکتبه الصادق ، ۱۳۸۵ ق

۲۶- قوت القلوب ؛ ابوطالب مکی ، مصر : المطبعة المیمیه : ۱۳۱۰ ق

۲۷- الکافی ( اصول ، فروع و روضه ) ؛ ثقه الاسلام کلینی ( م : ۳۲۸ یا ۳۲۹ ق ) ، به تصحیح و

تعلیق علی اکبر غفّاری ، تهران : دارالکتب الاسلامیه ، چاپ سوم ، ۱۳۸۸ ق

۲۸- کسر اصنام الجاهلیه ؛ صدرالدین محمد شیرازی ( ملأصدرا ) ، به تحقیق محمد تقی دانش

پژوه ، تهران : دانشکده علوم معقول و منقول ، ۱۳۴۰ ش

۲۹- اللمع فی التصوف ، ابونصر سراج ، تحقیق رینولد آلن نیکلسون ، بریل ، لیدن ، ۱۹۱۴م

۳۰- مبانى عرفان و تصوّف ؛ دكتر محمد حسين بيات ، تهران : دانشگاه علامه طباطبائی ، چاپ

اوّل ، ۱۳۷۴ ش

۳۱- مختصر الفتاوى المصریّه ؛ ابن تیمیّه ، چاپ قاهره

۳۲- نفحات الانس من حضرات القدس ؛ عبدالرحمن جامى ، به تصحيح احمد توحيدى پور ،

تهران : كتابفروشى محمودى ، ۱۳۳۷ ش



شپړو، شگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی